

## کاربرد تاریخ شفاهی در انعکاس ترومای جمعی: بررسی روش شناختی آثار سوتلانا آلكساندرنا آلكسیویچ

اسماعیل عالی‌زاد<sup>۱</sup>، نیما شجاعی باغینی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۲۰، تاریخ تایید: ۹۶/۰۸/۰۸

### چکیده

تاریخ شفاهی، یکی از دموکرات‌ترین روش‌های تحقیق کیفی در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی است که توسط آن واقعیت‌ها به زبان خودروایان بازگو می‌شوند؛ تاریخ شفاهی، گفت‌وگوی عمیق میان دو نفر است که در آن خاطرات افراد در قالب روایت، ثبت و ضبط می‌شود. خاطره و به یادآوری (چرایی و چگونگی) آن یکی از مهم‌ترین بخش‌های به فعلیت در آمدن تاریخ شفاهی است. در این مقاله، با بررسی روش تاریخ شفاهی، به دنبال ترسیم کاربرد تاریخ شفاهی در انعکاس انواع ترومای جمعی هستیم. ترومای جمعی، یک ضایعه روانی جمعی است که بر حسب رخداد‌های طبیعی و غیرطبیعی همچون زلزله و جنگ بسیاری از مردم را با خسران روبه‌رو می‌کند و خاطرات دردناک و حزن‌آلودی را برای ایشان به همراه می‌آورد که سال‌ها و شاید دهه‌ها با آن زندگی می‌کنند. ایشان یکی از مهم‌ترین سوژه‌های تاریخ شفاهی هستند. در این میان، با رجوع به سه اثر از آثار سوتلانا آلكساندرنا آلكسیویچ، برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۲۰۱۵، که به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده‌اند، چگونگی کاربرد انضمامی این روش را در انعکاس انواع ترومای جمعی نشان خواهیم داد.

واژگان کلیدی: تاریخ شفاهی، ترومای جمعی، روش تحقیق کیفی، خاطره، ادبیات

<sup>۱</sup> - استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی i.aalizad@gmail.com

<sup>۲</sup> - دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی ni.shojaei@gmail.com

## مقدمه

با اینکه دهه‌ها از شروع کاربرد تاریخ شفاهی در عرصه‌های مختلف می‌گذرد، ولی مدتی است که این روش بیش از پیش در علوم اجتماعی مورد استقبال قرار گرفته است. در بسیاری از انواع پژوهش‌های اجتماعی، مخصوصاً نوع کیفی آن، نقش محقق و موضوع پژوهش در فرایند تولید دانش برابر می‌شود؛ جالب اینکه در تاریخ شفاهی<sup>۱</sup>، با شدتی بیشتر، نقش موضوع پژوهش فراتر از محقق، و حتی دومی گاهی صرفاً به زبانی تبدیل می‌شود که اولی از آن طریق «احساسات» و «تأملات» خود را نسبت به خاطراتی<sup>۲</sup> که در گذشته رخ داده‌اند به «صدا» در آورد و قسمت بیشتری از فرایند پژوهش را به خود اختصاص دهد. به باور پل تامسون، تاریخ شفاهی «صدای گذشته» است (Thomson, 1998). از این‌رو، و از آنجایی که در علوم اجتماعی هر چه بیشتر نیازمند پژوهش‌های مشارکتی<sup>۳</sup> هستیم، به نظر می‌رسد تاریخ شفاهی از این قابلیت برخوردار است تا امکان، انجام چنین کاری را برای موضوعات مختلفی از قبیل فجایع انسانی، طبیعی، انواع خشونت‌های سیاسی، جنگ، انواع آسیب‌های اجتماعی و... به شکل دموکراتیک ممکن کند. این دیدگاه، به مضمون موجود در رشته‌های انتقادی همچون مطالعات فرهنگی نیز نزدیک است. جان استوری توضیح می‌دهد «این رهیافت هدفی «دموکراتیک» دارد؛ یعنی دست‌اندرکاران مطالعات فرهنگی... خود را موظف می‌بینند که همه مطالب اندیشیده شده و بیان‌شده را بیان کنند» (استوری، ۱۳۸۶: ۱۶-۱۷). یا آن‌گونه که اندی بنت<sup>۴</sup> می‌گوید «مطالعات فرهنگی درصدد نمایاندن افراد در مقام عاملانی بود که در تولید واقعیت فرهنگی خویش نقش فعال دارند، نه اینکه گیرندگان منفعل فرهنگ حاضر و آماده‌ای باشند که از بالا به آنها تحمیل می‌شود» (بنت، ۱۳۸۶: ۴۹). در نتیجه، تاریخ شفافی همچون مطالعات فرهنگی، به‌عنوان یک رشته، دارای مضمونی انتقادی، علیه رهیافت‌های «غیردموکراتیک»، «غیرمردمی» و «غیرمشارکتی» در علوم اجتماعی می‌باشد و به‌دنبال بیان اکثر روایت‌های «اندیشیده شده و بیان‌شده» عاملان فعال در تولید «فرهنگ» خود می‌باشد.

<sup>۱</sup> - Oral History

<sup>۲</sup> - memories

<sup>۳</sup> - Participatory Researches

در همین‌جا باید بیان داشت که مشاهده مشارکتی می‌تواند به کمک تاریخ شفاهی آمده و آن را کامل کند، ولی از آن مجزاست. در تاریخ شفاهی، گاهی لازم است که مصاحبه‌کننده اطلاعات بیشتری درباره موضوع مورد مطالعه در مقایسه با مصاحبه‌شونده داشته باشد؛ ولی مشخصه بارز روش مشاهده مشارکتی، این است که «محقق بی‌هیچ مقدمه و تدارکی مستقیماً وارد میدان می‌شود. مشاهده شما از منظر یک عضو انجام می‌شود، اما در عین حال مشارکتان بر آنچه مشاهده می‌کنید، تأثیر می‌گذارد» (فلیک، ۱۳۸۷: ۲۴۵).

<sup>۴</sup> - Andy Bennett

تاریخ شفاهی گفتگوی فعال، آگاهانه، هدفمند و بازاندیشانه<sup>۱</sup> میان مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده برای بازسازی و بازنمایی موضوعی خاص می‌باشد که در گذشته رخ داده است. بنابراین، تاریخ شفاهی، تاریخی است که حداقل توسط دو نفر نوشته می‌شود: مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده یا «راوی»<sup>۲</sup>. در اینجا، نکته مهم این است که مصاحبه‌کننده نیز باید اطلاعات کامل و جامعی در مورد پدیده مورد مطالعه‌اش داشته باشد تا قادر باشد با مداخله‌های به‌هنگام، در جهت تدوین هرچه دقیق‌تر و علمی‌تر تاریخ روایت‌شده مشارکت داشته باشد. در این روش، مصاحبه‌کننده آنچه را که می‌خواهد از درون لایه‌های حافظه<sup>۳</sup> مصاحبه‌شونده به‌دست می‌آورد. مهم‌ترین مسئله در اینجا این است که چه وجوهی از گذشته به یادآورده<sup>۴</sup> می‌شوند و چه وجوهی از گذشته فراموش<sup>۵</sup> یا نادیده گرفته می‌شوند. از دید بسیاری، منجمله نویسنده‌ای که در این مقاله بر آثارش تکیه کرده‌ایم، در این مقوله، پرداختن به احساسات واجد اهمیت است؛ چراکه این احساسات مختلف انسانی هستند که واقعیت‌ها را تشکیل می‌دهند؛ احساساتی که از خاطرات مختلف به یاد مانده یا فراموش شده‌اند. بنابراین، تروماها<sup>۶</sup>، دردها، آلام و آرزوها، عشق‌ورزی‌ها و... همگی واقعیت‌هایی هستند که یادآوری‌شان، سوژه‌های مزبور را با خاطرات به‌مثابه یک امر واقعی<sup>۷</sup> روبه‌رو می‌کند که واجد بررسی است.

در این مقاله، با اتکاء به برخی از آثار سوتلانا آلکساندرونا آلکسیویچ<sup>۸</sup>، برنده نوبل ادبیات سال ۲۰۱۵، تلاش خواهیم کرد تا کاربرد تاریخ شفاهی در انعکاس انواع ترومای اجتماعی<sup>۹</sup> را نشان دهیم. بررسی روش‌شناختی آثار وی، به ما کمک خواهد کرد تا به‌طور انضمامی با چگونگی

<sup>۱</sup> - self-reflective

<sup>۲</sup> - narrator

<sup>۳</sup> - memory

<sup>۴</sup> - remember

<sup>۵</sup> - forget

<sup>۶</sup> - trauma

<sup>۷</sup> - the real

<sup>۸</sup> - Svetlana Alexandrovna Alexievich

<sup>۹</sup> - social trauma

ترومای جمعی، اصطلاحی است که برای اشاره به انواع پیامدهای روانی جمعی‌ای که در نتیجه فجایع طبیعی و غیرطبیعی از قبیل زلزله، جنگ، نسل‌کشی، انفجار اتمی، تروریسم و... به‌کار می‌رود. بررسی اینها یکی از موضوعات مهم در روان‌شناسی اجتماعی و دیگر رشته‌های مشابه است. در مقاله، در مورد ترومای جمعی آمده است که روان‌کاوی به‌صورت سنتی به شرایط اجتماعی نامناسب که منجر به آسیب‌های روانی در زندگی افراد می‌شود کم‌توجهی کرده است، در صورتی که واقعیت از این قرار است که فرد با نظام اجتماعی و محیط پیرامونش رابطه برقرار می‌کند و زمانی که این اجتماع و نهادهایش قادر نباشند به‌عنوان ظرف مناسبی برای فرد ایفای نقش کنند، فرد دچار تروما می‌شود که این خود علل مختلفی دارد؛ برای نمونه، فقر، بیماری، فجایع طبیعی، آشوب‌های اجتماعی، بحران‌های اقتصادی، خشونت، جنگ و... برخی از آنها هستند؛ انواع دیگری در زمانی که خشونت سیاسی، نسل‌کشی و بی‌عدالتی در مورد یک گروه خاص رخ دهد به‌وقوع می‌پیوندند؛ و نوعی دیگر که در زمانی که ارزش‌های اجتماعی پایمال شده و فساد، رشوه و... در سطحی وسیع رخ دهد، به‌وقوع می‌پیوندند (Hernandez, 2005). در آثار آلکسیویچ شاهد انواع این تروماها هستیم.

کاربرد این روش در «میدان»<sup>۱</sup> آشنا شویم. البته نکته مهم این است که روایت‌های<sup>۲</sup> موجود در کتاب‌های وی، خود بیانگر آنچه بایستی در «میدان» به منصفه ظهور رسد، هستند، اما شیوه انجام تاریخ شفاهی، شناسایی گروه‌های هدف، نحوه بیان و ارائه روایت‌ها، تحلیل آنها و ترسیم شرایط اجتماعی به‌وجود آمده حول یک ترومای جمعی (مانند حادثه چرنوبیل، جنگ جهانی دوم، جنگ افغانستان و...) خود نیازمند بررسی روش‌شناختی‌ای است که در این مقاله تلاش می‌شود به برخی از وجوه آن اشاره شود. تجربه زیسته و پیشینه فلسفی، ادبی و حرفه‌ای آلکسیویچ، به او کمک کرد تا از طریق سبک ویژه‌اش صداهای<sup>۳</sup> ناشنیده شده‌ای را از «بلوک شرق» به گوش دیگران برساند.<sup>۴</sup>

سه اثر از آثار وی به فارسی ترجمه شده است که عبارتند از «جنگ چهره زنانه ندارد» (۱۳۹۵ الف)، «صداهایی از چرنوبیل» (۱۳۹۵ ب)، و «پسرانی از جنس روی» (۱۳۹۵ ج). در این مقاله، پس از ارائه کلیاتی در مورد تاریخ شفاهی و تلاش برای نشان دادن چگونگی کاربرد تاریخ شفاهی در انعکاس انواع ترومای جمعی، به بررسی روش‌شناختی آثار وی نیز خواهیم پرداخت.<sup>۵</sup>

1 - field

2 - narrations

3 - همان‌گونه خود گفته است، آنچه وی را متوجه زندگی و پژوهش تاریخ شفاهی کرد، صدا و گوش دادن بود (به نقل از سایت رسمی وی). از همین طریق، به سبک ویژه‌اش در پژوهش و نگارش می‌رسد.

4 - «بلوک شرق» و وضعیت سیاسی و فرهنگی آن در زمان ۱۹۸۴ جورج اورول ترسیم شده است (اورول، ۱۳۶۴)؛ به‌جرات می‌توان گفت که فعالیت آلکسیویچ دقیقاً تلاش برای شکستن آن فضای خفقان‌آور است. آلکسیویچ می‌گوید: «درک می‌کنم که ما نخواسته‌ایم در مورد همه این مسائل چیزی بشنویم و از دانستن امتناع کرده‌ایم. اما در هر جنگی، خواه بر حق باشد یا ناعادلانه، خواه ژول سزار باشد یا ژوزف استالین، آدم‌ها همدیگر را می‌کشند. اینها جنایت است، اما در کشور ما این دسته از مشکلات بررسی نمی‌شود. حتی در مدارس از اصطلاح غریب آموزش نظامی - مهینی استفاده می‌کنیم. با این حال، اشتباه من این است که از چنین وضعیتی تعجب می‌کنم، زیرا همه چیز با هم جور است: سوسیالیسمی نظامی، کشورهای نظامی و اندیشه‌های نظامی. و با وجود این، ما رؤیای متفاوت‌شدن را در سر می‌پرورانیم. ... ما حق نداریم که انسان را در برابر چنین آزمون‌هایی قرار دهیم؛ آزمون‌هایی که نمی‌تواند آن را تحمل کند. در پزشکی به چنین چیزی می‌گویند آزمایش سخت روی جانداران» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵ ج: ۲۴). اینها مسائلی است که در یک فضای «توتالیتیر» رخ می‌دهند و تمام تلاش آلکسیویچ برای شکستن آن فضا است و به همین جهت است که هم‌اکنون ناگزیر است در خارج از کشورش زندگی کند.

هانا آرنه در توتالیتاریسم گفته است: «وسایل چیرگی تا آنجا که تنها از ابزارهای خودکامگی و بیدادگری و دیکتاتوری مؤثرترند، بلکه این چیرگی با آن صورت‌های سرکوبی سیاسی که تا کنون برای ما شناخته شده‌اند، اساساً تفاوت دارد. هرچا که توتالیتاریسم به قدرت رسید، نهادهای سیاسی کاملاً تازه‌ای را پروراند و همه سنت‌های اجتماعی، حقوقی و سیاسی کشور را نابود کرد. حکومت توتالیتیر بدون توجه به سنت ملی ویژه یا سرچشمه روحی ایدئولوژی خود، همیشه طبقات را به توده‌ها تبدیل می‌کند و نظام حزبی را از میان برمی‌دارد و به‌جای آن، نه یک دیکتاتوری تک‌حزبی، بلکه یک جنبش توده‌ای را می‌نشانند و کانون قدرت را از ارتش به پلیس انتقال می‌دهد و نوعی سیاست خارجی را در پیش می‌گیرد که آشکارا در جهت چیرگی جهانی کار می‌کند» (آرنه، ۱۳۸۸: ۳۰۳).

5 - برای نمونه، در ایران می‌توان به کارهایی احمد دهقان در مورد جنگ اشاره کرد. البته آثار وی در ژانر داستان است. با این همه، در یکی از کتاب‌های احمد دهقان، به‌نام من قاتل پسران هستم (۱۳۸۳)، شاهد چنین تصویرهای خلاف‌آمد عادی هستیم. چنین تصویرهایی از جنگ و دیگر حوادث جمعی می‌تواند به درک دقیق‌تر واقعیت‌ها کمک کند.

## طرح مسأله

امروزه، تاریخ شفاهی به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم و مؤثر در انواع پژوهش‌های اجتماعی مطرح شده است. بنیان مرکزی روش تاریخ شفاهی، بررسی خاطرات افراد است و از این رو، پژوهش‌های اجتماعی‌ای که هدفشان گردآوری اطلاعات و تحلیل آنها مبتنی بر این روش است، بایستی تلاش کنند تا دقیق‌ترین خاطرات افراد را در مورد یک حادثه به‌دست آورند و پس از بررسی و تجزیه و تحلیل به‌صورت متعهدانه آن را ارائه کنند.

اگر بخواهیم به‌طور کلی تاریخ شفاهی را تعریف کنیم، باید بگوییم تاریخ شفاهی، مجموعه‌ی خاطرات و تفسیرهای شخصی افراد از رخداد‌های مهم تاریخی است که توسط محقق تجزیه و تحلیل و ارائه می‌شود. مهم‌ترین ابزار گردآوری داده‌ها در این روش، مصاحبه<sup>۱</sup> است؛ از این رو می‌توان گفت که تاریخ شفاهی بر روایت‌های افراد (غیر از محقق) استوار است. حال، پرسشی که در این مقاله، مطمح نظر است، چگونگی انجام این کار می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر، در راستای پرسش پیشین می‌توان سؤال‌هایی از این دست را مطرح کرد: نقطه‌ی آغاز یک پروژه تاریخ شفاهی چیست؟ روش‌شناسی این پروژه‌ها چه می‌باشد؟ از چه تکنیک‌هایی برای انجام تاریخ شفاهی می‌توان استفاده کرد؟ از نظر هستی‌شناختی به چه نکاتی باید توجه کرد؟ نقش روایت، خاطره و تروما در این میان چه می‌باشد؟ نمونه‌های موفق تاریخ شفاهی دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟ آیا می‌توان آثار سوتلانا آلكساندرونا آلكسیویچ را به‌عنوان پژوهش‌های موفق این حوزه در نظر گرفت؟ با توجه به پرسش‌های یاد شده باید گفت که اساساً در این مقاله، تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که کاربرد تاریخ شفاهی در انعکاس ترومای جمعی با تکیه به آثار آلكسیویچ چگونه است؟

## تاریخ شفاهی: تعریف، پیشینه و کاربرد آن

برای تاریخ شفاهی تعاریف متعددی عرضه شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: در سایت رسمی انجمن تاریخ شفاهی<sup>۲</sup>، تاریخ شفاهی، رشته‌ی تحصیلی و یک روش گردآوری، ثبت و تفسیر صداها و خاطرات مردم، اجتماعات، و مشارکت‌کنندگان در رخداد‌های گذشته است (وبسایت انجمن تاریخ شفاهی)<sup>۳</sup>. از دید کرسول، تاریخ شفاهی، از نوع پژوهش کیفی<sup>۴</sup>، و از انواع روایت‌پژوهشی<sup>۵</sup> است که «مستلزم گردآوری تأملات شخصی در مورد رویدادها و علل و

<sup>۱</sup> - interview

<sup>۲</sup> - Oral History Association

<sup>۳</sup> - <http://oralhistory.org>

<sup>۴</sup> - qualitative research

<sup>۵</sup> - narratology

معلول‌های آنها از یک یا چندین فرد است» (کرسول، ۱۳۹۴: ۷۶؛ به نقل از پلامر، ۱۳۹۳). به نظر پل تامپسون، «تاریخ شفاهی، تاریخی است که در میان مردم پدید می‌آید، در زندگی و تاریخ آنها رخنه می‌کند و قلمرو خود را در آنجا می‌گستراند. تاریخ شفاهی نه تنها رهبران بزرگ، بلکه اکثریت بی‌نام و نشان مردم را نیز به‌عنوان قهرمان مورد توجه قرار می‌دهد... تاریخ شفاهی چالش و تفاهم میان طبقات اجتماعی و نسل‌های مختلف را سبب می‌شود.» (نورائی و ابوالحسنی ترقی: ۱۳۹۴: ۲۲). عده‌ای در تعریف تاریخ شفاهی، بر «گفت‌وگوی آگاهانه و منظم بین دو فرد درباره جنبه‌هایی از گذشته و خاطرات و مشاهدات افراد حاضر و شاهدان یک واقعه تأکید کرده‌اند و مصاحبه‌کردن و ضبط تجربیات شخصی را شرط اساسی در یک طرح تاریخ شفاهی دانسته‌اند» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۲۲). «همچنین، تاریخ شفاهی را یک دریچه کوچک از تجربیات... راهی به سوی دموکراتیک کردن تاریخ‌نگاری، درک بهتر و فهم انتقادی از معنای تاریخ از طریق درگیرکردن عموم مردم در آفریدن تاریخ خود و کمک به درک تاریخی مردم برای شناخت گذشته، فرصتی برای شنیدن حرف مردم... و برگرداندن لحظات حساس و مهم زندگی که به تصور دورنمایی از گذشته کمک می‌کند» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۲۳) تعریف کرده‌اند.

افزون بر تعریف‌های یاد شده، در کتاب راهنمای تاریخ شفاهی (۱۳۹۲) گفته شده است که معمولاً تعریف مردم از تاریخ شفاهی «داستان‌هایی است که در گذشته‌ها درباره اشخاص رخ داده و نقل می‌شود. اما... پایه تاریخ شفاهی، بر مصاحبه‌های برنامه‌ریزی شده با ساختار و پژوهش کافی، و با کمک افرادی است که حادثه‌ای را مستقیم یا با واسطه تجربه کرده‌اند. هدف از این مصاحبه، جمع‌آوری و نگهداری اطلاعات دست اول و ارائه آن به محققان است. توجه به وسایل، مسائل قانونی و اخلاقی، و فنون پردازش، از ویژگی‌های فرایند تاریخ شفاهی است» (سامر و کوینلن، ۱۳۹۲: ۱۷). علاوه بر این، باید توجه کرد که «گاهی تاریخ شفاهی را با ضبط سخنرانی یا قرائت مدارک تاریخی برای ضبط روی نوار اشتباه می‌گیرند. اینها به هیچ‌وجه تاریخ شفاهی نیست. نوارهای ضبط‌شده یا ویدیوهای که طی آن مردم، مثلاً از مادر بزرگ‌شان می‌خواهند در مورد گذشته‌ها حرف بزنند، غالباً با تاریخ شفاهی اشتباه می‌شود. مصاحبه تاریخ شفاهی با ساختاری مشخص و در نتیجه پژوهشی منسجم انجام می‌شود. در حین چنین مصاحبه‌ای به دقت و فنون توجه می‌شود، و تأکید بر جمع‌آوری ریز اطلاعات و رعایت فنون پردازش است. به همین خاطر، نوارهایی که در زمینه بازگو کردن خاطرات مردم به‌طور تصادفی ضبط می‌شود، تاریخ شفاهی نیست... اغلب، مصاحبه روزنامه‌نگارها در مورد موضوعات تاریخی، تاریخ شفاهی تلقی می‌شود. اما تفاوت این دو، در هدف از جمع‌آوری منابع، انگیزه به‌کارگیری این منابع و برنامه‌هایی است که برای تعیین تکلیف و ارائه مصاحبه‌ها در نظر گرفته می‌شود»

(سامر و کوینلن، ۱۳۹۲: ۱۹). در ادامه، نویسندگان توضیح می‌دهند که «هدف از مصاحبه تاریخ شفاهی، دریافت پاسخ‌های مفصل، طولانی و همراه با ریزرخدادها است. به این ترتیب، فیلم‌های کوتاه خبری - که در حکم گزارش وقایع است، جزئی از فرایند تاریخ شفاهی شمرده نمی‌شود» (سامر و کوینلن، ۱۳۹۲: ۲۱). به‌طور مشخص می‌توان گفت که هدف از «تاریخ شفاهی نه‌تنها بازسازی رخدادی خاص، بلکه یافتن و بازسازی احساسات، هیجانات و قیل‌وقال‌های حول‌وحوش واقعه و جریان اجتماعی است که در هیچ سند رسمی نمی‌توان اثری از آنها یافت» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۳۲).

به‌طور کلی، هدف از اجرای تاریخ شفاهی این است که خاطرات فردی و جمعی افراد ثبت، ضبط و ارائه شوند، یا به سخن دقیق‌تر، هدف پژوهش مبتنی بر روش تاریخ شفاهی، تفسیر معانی دیگران از دنیاست. در این میان، بسیاری از جریان‌های سیاسی، روشنفکری، مذهبی و... افراد و گروه‌های هدف مورد نظر خود را یافته و با ایشان در مورد موضوع مربوطه به گفت‌وگو می‌نشینند. در مورد ایران، سال‌هاست که در مراکز دانشگاهی و غیردانشگاهی داخلی و خارجی گوناگونی پروژه‌های تاریخ شفاهی انجام شده و در حال انجام است.

نکته مهم دیگر در مورد تاریخ شفاهی این است که «تاریخ شفاهی زمینه بسیار مستعدی است که در یک آموزش عمومی، به مردم تمامی طبقات آگاهی می‌دهد که می‌توانند در یافتن گذشته خود مشارکت داشته باشند و آن را به صحنه تاریخ بیاورند» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۳۲). برای نمونه، افرادی که در زلزله بم تعداد کثیری از اعضای خانواده و فامیل خود را از دست داده‌اند، ترومای جمعی شدیدی از سر گذرانده‌اند که این حادثه و پیامدهای روحی و روانی بعد از آن این قابلیت را دارد که مورد بررسی دقیق قرار گرفته و برای بازگرداندن کسانی که از این ترومای جمعی رنج می‌برند از طریق تاریخ شفاهی و روش‌های از این دست تلاش کرد. نکته مهم در این است که علاوه بر ثبت و بررسی خاطرات، تاریخ شفاهی خود می‌تواند یک فرایند روان‌درمانی، یا به بیان دیگر یک پژوهش مشارکتی باشد (Ritchie, 2003: 233)؛ یعنی با مشارکت دادن حادثه‌دیدگان در نگارش تاریخشان به خودآگاهی و ارتباط با امر واقع، به ایشان کمک شود. بنابراین، این روش مخصوصاً در مورد انواع ترومای جمعی قابل کاربرد است. مطابق آنچه بیان شد، به‌طور خلاصه باید بیان کنیم که تاریخ شفاهی، مجموعه خاطرات و تفسیرهای شخصی افراد از رخداد‌های مهم تاریخی، خاطرات و تروماهای فردی و جمعی است که توسط محقق تجزیه و تحلیل، و ارائه می‌شود. اما تاریخ شفاهی چگونه پایه‌گذاری و نهادینه شد؟

در اواخر سده نوزدهم، شواهد و مستندات شفاهی به‌مرور اهمیت پیدا کردند، اما در سده بیستم بود که تاریخ شفاهی در ابتدا به‌شکل غیرمستقیم و سپس به‌طور مشخص و نهادی رشد پیدا

کرد. «در سال ۱۹۳۰م. / ۱۳۰۹ ش.، پروژه نویسنده‌گان فدرال در امریکا، عده‌ای از نویسندگان را برای ثبت زندگی مردم عادی به کار گرفت... در جریان جنگ جهانی دوم، فرانکلین روزولت به شاخه‌های نظامی نمایندگان حکومتی دستور داد که تجربیات جنگی خود را ثبت کنند. به این ترتیب، او مشوق اولین کارهای تاریخ شفاهی جنگ شد» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۲۶). ولی اینها کاربرد غیرمستقیم تاریخ شفاهی بودند. برای اولین بار، در سال ۱۹۴۸ تاریخ شفاهی در دانشگاه کلمبیا به عنوان گرایشی برای جمع‌آوری اطلاعات طرح و به کار گرفته شد. در همین راستا، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم روان‌شناسان با سربازان بازمانده از آن جنگ گفت‌وگوهای مؤثری را ترتیب دادند.

اما، «ویلیا بام<sup>۱</sup>، بنیان‌گذار دومین مرکز مهم تاریخ شفاهی در امریکا و دنیا در دانشگاه برکلی، اولین پروژه تاریخ شفاهی را در دانشگاه برکلی درباره تاریخ غرب امریکا، آغاز کرد. همراه با اختراع ضبط صوت قابل حمل و استفاده از فناوری نوین، انقلابی نیز در تاریخ شفاهی شکل گرفت که پایه‌گذار نسل اول تاریخ شفاهی دانان شد» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۲۶). سپس، در دهه ۱۹۶۰ این سؤال مطرح شد که آیا تاریخ و نگارش علمی آن بایستی صرفاً در دست سیاستمداران و قدرت‌مندان باشد؟ در نقد به این دیدگاه، و برای دموکراتیزه کردن تاریخ و تاریخ‌نگاری ضروری می‌نمود که از آن نوع تاریخ‌نگاری پیشین تمرکززدایی شود و از حالت تک‌صدایی بیرون آید. بنابراین، در سال‌های ۱۹۶۰ تاریخ شفاهی به میان جامعه می‌رود. در این زمان، گروه‌های دگراندیش و به اصطلاح چپ نیز از این روش برای «صدادار کردن» گروه‌های حاشیه‌ای<sup>۲</sup> بهره بردند. از نظر ایشان گروه‌هایی همچون زنان، کارگران و... را بایستی از حاشیه به متن آورد و تاریخ ایشان را که همیشه در ذیل تاریخ «فاتحان» مغفول مانده بود، روایت کرد (به نقل از سایت انسان‌شناسی و فرهنگ<sup>۳</sup>).

در سال ۱۹۶۶ انجمن تاریخ شفاهی شکل می‌گیرد. از این زمان به بعد تاریخ شفاهی نهادینه می‌شود و به صورت رسمی در دانشگاه‌ها و دیگر نهادهای آموزشی و پژوهشی به کار گرفته می‌شود؛ این روش، از این بعد همواره رشد و پیشرفت قابل توجهی داشته و علاوه بر تاریخ در اکثر رشته‌های علوم انسانی، همچون مردم‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... به کار بسته می‌شود؛ و حتی ماهیت میان‌رشته‌ای<sup>۴</sup> پیدا می‌کند (Dunaway and Baum, 1996). بنا بر آنچه بیان شد و آنچه گفته شده است، به طور رسمی تاریخ شفاهی چهار دوره اساسی را از سر گذارنده است:

<sup>۱</sup> - Willa. K. Baum

<sup>۲</sup> - marginalized

<sup>۳</sup> - <http://anthropology.ir/node/886>

<sup>۴</sup> - interdisciplinary



- ۱- دوره اول، از زمان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۵۹؛
- ۲- دوره دوم، از ۱۹۶۶، هم‌زمان با شکل‌گیری انجمن جهانی تاریخ شفاهی تا دهه ۸۰ میلادی؛
- ۳- دوره سوم، از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ که این دوره شاهد نهاده‌سازی و استانداردسازی بیشتر آن هستیم؛
- ۴- دوره چهارم، از دهه ۱۹۹۰ تا کنون که تاریخ شفاهی چندفرهنگی شده و با «فولکور» و «زبان‌شناسی» بیشتر همراه شده است (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۲۷).

### روش‌شناسی و سازوکار اصلی تاریخ شفاهی

به باور والرئو یو، روش‌شناسی و تکنیک‌های تاریخ شفاهی به روش کیفی و مصاحبه عمیق<sup>۱</sup> مربوط هستند (Yow, 2005: 1). پس، مطابق با آنچه در مقدمه کتابش نشان داده است، تاریخ شفاهی ذیل روش پژوهش کیفی دسته‌بندی می‌شود؛ و به‌طور کلی در روش تاریخ شفاهی، تأکید بر فهم و تفسیر روایت‌ها و خاطره‌هاست. کانون تمرکز روایت‌پژوهی، داستان‌های نقل شده از افراد است (کرسول، ۱۳۹۴: ۷۴). پلکینگهورن از دو نوع روایت‌پژوهی یاد می‌کند: ۱. تحلیل روایت‌ها؛ که یک دیدگاه جامع و پارادایمی برای توصیف مضامین داستان‌ها و روایت‌ها دارد؛ ۲. تحلیل روایت<sup>۲</sup> (یا تحلیل روایت‌پژوهانه): که در آن توصیف‌های اصلی گردآوری شده و پژوهشگران با استفاده از یک پیرنگ، آن توصیف‌ها را در قالب یک داستان عرضه می‌کنند (کرسول، ۱۳۹۴: ۷۵). در رویکرد دوم، یعنی تحلیل روایت، تأکید بر اشکال متعدد شیوه‌های عمل روایت‌پژوهی است: مطالعه زندگی‌نامه‌نویسی، مطالعه خودزندگی‌نامه‌نویسی، تاریخ زندگی، تاریخ شفاهی که «مستلزم گردآوری تأملات شخصی در مورد رویدادها و علل و معلول‌های آنها از یک یا چندین فرد است» (کرسول، ۱۳۹۴: ۷۶). بنابراین، تاریخ شفاهی، بیشتر از منطق دوم روش‌شناسی یادشده تبعیت می‌کند.

### مصاحبه: سازوکار اصلی تاریخ شفاهی

مهم‌ترین مرحله در انجام تاریخ شفاهی انجام مصاحبه است. یک مصاحبه خوب، به نوعی نشستن، گفت‌وگو و نوشیدن یک فنجان قهوه می‌باشد (Ritchie, 2003: 84). فنون بسیاری برای انجام مصاحبه<sup>۴</sup> خوب وجود دارد که همگی در اینجا قابل کاربرد است تا خاطرات «راوی» به‌صورت دقیق به‌یاد آورده شوند. همچنین در انجام مصاحبه، توانایی مصاحبه‌گر و دانش وی در

<sup>۱</sup> - in-depth interview

<sup>۲</sup> - analysis of narratives

<sup>۳</sup> - narrative analysis

<sup>۴</sup> - interview

مورد موضوع مورد مصاحبه بسیار اساسی است. به علاوه، باید توجه کرد که فرایندها و تکنیک‌های گوش‌دادن، خود یکی از مهم‌ترین مراحل انجام تاریخ شفاهی است (Perks and Thomson, 2003: 114). در این مسیر از انواع مصاحبه‌های نیمه‌استاندارد، ساخت‌یافته، مسأله‌محور، زندگی‌نامه‌ای و... می‌توان بهره برد (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۸۹-۱۶۵) تا به هدف اصلی دست یافت. به‌طور کلی، می‌توان مجموع این تکنیک‌ها را «مصاحبه فعال»<sup>۱</sup> نامید: «از بُعد روش‌شناسی، مصاحبه فعال را باید معجونی از انواع مصاحبه‌ها و پرسش‌های آن را ترکیبی از انواع پرسش‌ها دانست؛ بدین معنی که این نوع مصاحبه در عین کیفی بودن (تعامل حدی بین دو طرف و آزادی مصاحبه‌شونده در پاسخ‌گویی)، کمی نیز محسوب می‌شود؛ زیرا ممکن است اطلاعات آماری از آن استخراج شود. با توجه به محرک، پاسخ‌دهنده و مصاحبه‌شونده آن و اهداف تعریف‌شده برای هر پروژه تاریخ شفاهی، این مصاحبه در میان نرم و سخت بودن، پرسش‌های باز و بسته و انواع دیگر پرسش‌های سیال است. شاید هیچ نمونه مصاحبه‌ای را نتوان یافت که مانند مصاحبه فعال، دارای مجموعه‌ای از این ویژگی‌ها باشد» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۱۰۹).

قابل توجه است که «مصاحبه‌های تاریخ شفاهی را عموماً به دو دسته تقسیم می‌کنند: مصاحبه‌هایی که از سرگذشت افراد پرده برمی‌دارد، و طرح‌های تاریخ شفاهی. البته هر دوی اینها، از راهکارهای تاریخ شفاهی استفاده می‌کنند، اما تمرکز آنها بر مطالب متفاوتی است. مصاحبه‌هایی که از زندگی افراد تهیه می‌شود، غالباً از چندین جلسه مصاحبه مکرر با شخص مورد نظر شکل می‌گیرد، تا مجموعه‌ای از منابع «توبیوگرافیک»<sup>۲</sup> یا «زندگی‌نامه خودنوشت» پدید آید. به عبارت ساده‌تر، طرح تاریخ شفاهی، معمولاً معطوف به رویداد، محل یا موضوع خاصی است. این طرح چندین مرحله مصاحبه تاریخ شفاهی با افراد مختلف را در مورد موضوع تاریخ ویژه‌ای در بر می‌گیرد که در کانون توجه قرار دارد. هر دو راهکار ارزش تاریخ شفاهی را به ما یادآور می‌شود و مشتمل بر تهیه چندین مصاحبه از یک نفر، یک موضوع، یا یک مبحث مشخص است که صرفاً برای تکمیل یافته‌ها و هم‌پوشانی مطالب این مصاحبه‌ها انجام می‌شود تا با گردآوری منابع متنوع اطلاعات، گستره و عمق آنها افزایش یابد» (سامر و کوینلن، ۱۳۹۲: ۲۱). سامر و کوینلن در ادامه می‌گویند «طرح‌های تاریخ شفاهی، معمولاً برای مستندسازی حوادث تاریخی‌ای که بر یک قوم رفته، صورت می‌گیرد. مصاحبه با اشخاصی که اغلب برای اهداف شجره‌شناختی استفاده می‌شود، کاربردهای وسیع‌تری نیز دارد که گاه نادیده انگاشته می‌شود. این مصاحبه‌ها، اطلاعات ارزشمندی در مورد تاریخچه یک جامعه در بر دارند... گرچه

<sup>۱</sup> - active interview

<sup>۲</sup> - autobiographic

اطلاعات جمع‌آوری شده از هر ناحیه و محل، صرفاً مورد علاقه اهالی همان محل است، اما بررسی این اطلاعات جمع‌آوری شده، کلیدی برای درک مسائل کلان‌تر در شهرها، استان‌ها یا حتی کشورهایی است که این محل در آن قرار گرفته است. به عبارت ساده‌تر، تحلیل جنبه‌های محلی، غالباً بصیرت لازم را برای شناخت استان یا کشور فرضی فراهم آورد؛ مثلاً مستندسازی از طریق مصاحبه‌های تاریخ شفاهی با اهالی «پلینز» در مورد روابط نژادی، پایگاه موشک‌های دوربرد در خلال جنگ سرد، تحول در اقتصاد کشاورزی و تغییر در درک مردم از مرکز خرید، بینش بی‌بدیلی از موضوع‌هایی فراهم می‌سازد که اهمیت ملی دارند» (سامر و کوینلن، ۱۳۹۲: ۲۲).

«اما چه کسانی در مصاحبه تاریخ شفاهی شرکت می‌کنند؟ مصاحبه، معمولاً از دو شرکت‌کننده تشکیل می‌شود؛ مصاحبه‌گر که خود مورخ تاریخ شفاهی است و «راوی» که مصاحبه‌شونده یا خُبره مطلب به شمار می‌رود... برای مصاحبه‌گری که درصدد گردآوری داده‌هاست، «راوی»، منبع دست اول اطلاعات به‌شمار می‌رود که در زمینه موضوعی مشخص، صاحب‌نظر است و می‌خواهد این اطلاعات را با شیوه‌ای مؤثر به دیگران منتقل کند»؛ «تاریخ شفاهی، وابسته به حافظه راوی و توانایی مبادله روشن اطلاعات، بین راوی و مصاحبه‌گر است... . تعامل سازنده بین مصاحبه‌گر و راوی، در کیفیت مصاحبه تأثیر می‌گذارد و بخشی از فرایند تاریخ شفاهی محسوب می‌شود» (سامر و کوینلن، ۱۳۹۲: ۲۴). باری، «کاوش در خاطرات راوی کسب اطلاعات تازه، فرایند جذابی است که زمان و صبر فراوانی می‌طلبد. مردم، اغلب جزئیات حوادثی را که تجربه کرده‌اند، به‌مرور زمان فراموش می‌کنند. بنابراین، در خلال مصاحبه، مصاحبه‌گر پیوسته رویدادهای مربوط به موضوع را به راوی یادآوری می‌کند و با پرسش‌هایی که بر اساس پژوهش خویش طرح کرده، در فضایی غیر رسمی به راوی کمک می‌کند تا آنچه را فراموش کرده، به یاد آورد. با همین فنون یادآوری است که راویان اغلب، بیش از انتظار خود، جزئیات حوادث گذشته را به خاطر می‌آورند. به عبارتی، به یاد آوردن راوی، حاصل آمادگی، شکیبایی و اشتیاق مصاحبه‌گر برای کشف جزئیات فراموش‌شده ذهن راوی از یک حادثه است. به همین دلیل است که پژوهش‌مقدماتی مصاحبه‌گر و تدوین چارچوب استواری برای مصاحبه، تا این اندازه اهمیت دارد» (سامر و کوینلن، ۱۳۹۲: ۲۵).

نکته نهایی در اینجا این است که «مصاحبه در تاریخ شفاهی، به فعال‌شدن حافظه پرتوافکن و تداعی جزئیات منجر می‌شود و با طرح پرسش‌های دقیق و حساب‌شده، عکس‌العمل افراد را نسبت به وقایع و رویدادهای تاریخی دریافت می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که روایت، ذاتی تاریخ و وجه مشترک خاطره و تاریخ است و هر خاطره‌ای مانند هر تاریخی، به‌معنای بازنمایی کامل و تام واقعیت تاریخی نیست. با وجود این، خاطرات در جایگاه خود، ارزش توجه در چرخه

تولید داده‌های تاریخی و بازنمایی واقعیت تاریخی را دارند. در عین وجود تفاوت بنیادی میان تاریخ، خاطره و تاریخ شفاهی، نزدیکی‌ها و هم‌پوشانی‌هایی میان خاطره و تاریخ شفاهی وجود دارد که در خور توجه است» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۸۳).

### ترومای جمعی و تاریخ شفاهی

تا کنون به نکاتی در مورد تعریف، پیشینه، کاربرد و روش‌شناسی تاریخ شفاهی اشاره شد. اکنون به چارچوب معرفت‌شناختی<sup>۱</sup> تاریخ شفاهی اشاره می‌کنیم که از نظر ما در اینجا اصل محوری تأکید بر خاطره است. «خاطره که خود نوعی روایت محسوب می‌شود، هسته مرکزی تاریخ شفاهی و مهم‌ترین دستاورد مصاحبه است. ولی نکته اساسی این است که خاطره در خاطره‌گویی یا خاطره‌نویسی، تنها یک فاعلیت دارد؛ درحالی که در تاریخ شفاهی، به سبب حضور مصاحبه‌کننده و طرح پرسش‌های آگاهانه، فعالیت دوگانه است و روایت و متن تولیدشده، حاصل تعامل و دیالوگ مصاحبه‌کننده با مصاحبه‌شونده است. در نتیجه، هم مصاحبه‌کننده و هم مصاحبه‌شونده در حکم مورخ هستند...» «حافظه به معرفت تاریخی کمک می‌کند. معرفت تاریخی عبارت است از معرفت به آنچه واقعاً اتفاق افتاده است» (نورائی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴: ۷۵ و ۷۹). ولی، این خاطره چگونه شکل می‌گیرد و چگونه روایت می‌شود؟ و نسبت میان خاطره و تروما (جمعی) چیست؟

برای توضیح بیشتر این بحث از مقاله فروید، ماتم و ماخولیا<sup>۲</sup> (۱۳۸۳) کمک می‌گیریم. در اینجا بایستی توجه کرد که دو مفهوم متضاد فراموشی و به‌یادآوری نیز از مفاهیم کلیدی هستند.<sup>۳</sup> اینکه چه وجوهی از گذشته (خاطره) فراموش می‌شود، و چه وجوهی از آن به یاد می‌ماند در بازسازی خاطرات واجد اهمیت معرفت‌شناختی است. افزون بر این، آنچه در اینجا به گفته پُل ریکور مهم می‌شود، عمل فراموشی<sup>۴</sup> و عمل به‌یادآوری<sup>۵</sup> است (ریکور، ۱۳۷۳ و ریکور، ۱۹۹۹). به دلیل اینکه ریکور هر کدام از این دو عمل را نوعی کنش قلمداد می‌کند، مفهوم «عمل» را به آنها می‌افزاید تا نشان دهد اینها فعالیت‌های قابل مشاهده و بررسی می‌باشند. اما، به‌طور کلی باید گفت که این دو مکانیسم فرد را دچار ماخولیا یا تکرار مکرر گذشته می‌کنند، یا در مقابل

<sup>۱</sup> - epistemological

<sup>۲</sup> - Mourning and Melancholia

<sup>۳</sup> - البته به باور تودوروف مفهوم خاطره در تضاد با مفهوم فراموشی نیست، بلکه دو مفهومی که متضادند عبارتند از ناپدید شدن (فراموشی) و حفظ کردن. خاطره همیشه میان این دو در نوسان است. بازساختن کامل گذشته امری ناممکن، و به‌علاوه ادعایی خطرناک است (Todorov, 2001: 12).

<sup>۴</sup> - work of forgetting

<sup>۵</sup> - work of remembering

فرد را دچار سوگواری خواهند کرد که در نهایت با پذیرش امر واقع همراه خواهد بود؛ گویی ابژه از دست رفته دیگر حضور ندارد و فرد درد و ماتم ناشی از این خسران را در جهان واقع می‌پذیرد. اما، در حالت ابتدایی، در صورتی که فرد پس از مدتی سوگواری قادر نباشد به زندگی طبیعی خود بازگردد، به یک سوژهٔ ماخلویایی تبدیل خواهد شد. اینها، حالاتی است که در نتیجهٔ هجوم آن خاطرات برای فرد رخ می‌دهد و از نظر معرفت‌شناسی (در چارچوب عمل فراموشی و به‌یادآوری) قابلیت بررسی دارند. از دید فروید «ویژگیهای ذهنی خاص بیماری ماخلولیا عبارت‌اند از نوعی حس عمیق و دردناک اندوه، قطع علاقه و توجه به جهان خارج، از دست دادن قابلیت مهرورزی، توقف و قبض هرگونه فعالیت، و تنزل احساسات معطوف به احترام نفس تا حد بروز و بیان سرزنش، توهین و تحقیر نفس، که نهایتاً در انتظاری خیالی و موهوم برای مجازات شدن به اوج خود می‌رسد» (فروید، ۱۳۸۳: ۸۴).

شناسایی این سوژه‌ها در تاریخ شفاهی یکی از اساسی‌ترین بخش‌های آن است؛ افرادی که دچار تروما (یا ضایعه‌های) شدیدی شده‌اند و قادرند (نیازمندند) که از طریق مکانیسم‌های مصاحبه توسط بازسازی گذشته، با واقعیت رخ داده مواجه شوند (تا حتی درمان شوند). این امر نشان‌دهنده این است که تاریخ شفاهی یک فعالیت کاملاً تخصصی است که ضروری است محقق در اصول حرفه‌ای و اخلاقی کاری‌اش خیره بوده باشد تا هدف‌های اصلی این کار محقق شود.

بایستی بیان داشت که در عمل فراموشی و عمل به‌یادآوری لحظه «مرگ»<sup>۱</sup> یکی از مهم‌ترین لحظه‌هاست. به‌طور کلی، پس از لحظه مرگ و از دست دادن ابژهٔ میل است که خاطره ابژهٔ میل به‌صورت واقعی در حافظه ساخته و پرداخته می‌شود. از آن لحظه به بعد است که خاطرات ابژهٔ میل می‌تواند به‌صورت ارادی<sup>۲</sup> و یا غیرارادی<sup>۳</sup> به حافظه هجوم آورد. علم به این موارد می‌تواند فرایند مصاحبه تاریخ شفاهی را به مصاحبه‌ای دقیق‌تر و با کیفیت بیشتر تبدیل کند.

با واژگان فروید می‌توان تفاوت اصلی میان ماتم و ماخلولیا را به‌صورت تفصیلی ترسیم کرد: «سوگواری یا ماتم کراراً معادل واکنش به از دست دادن یک عزیز، یا واکنش به از دست رفتن ایده‌ای تجریدی است که جایگزین او شده است، نظیر ایدهٔ سرزمین پدری، آزادی، آرمان، و غیره» (فروید، ۱۳۸۳: ۸۴). این سوگواری یا ماتم در حالت فربه‌شدگی‌اش در ناخودآگاه می‌تواند تبدیل به ماخلولیا شود. از نظر فروید ماتم و ماخلولیا تا حدی شبیه یکدیگر هستند، اما در نشانه‌ها و همچنین در نهایت در وضعیت و شناسایی فرد طبیعی و غیرطبیعی<sup>۴</sup> از هم متفاوتند.

<sup>۱</sup> - death

<sup>۲</sup> - voluntary

<sup>۳</sup> - involuntary

<sup>۴</sup> - normal and not normal

همان‌گونه پیش از این نشان داده شد، فردِ ماخولیایی دچار تزلزل نفس و خودکم‌بینی می‌شود. فردِ ماخولیایی در ناخودآگاهش دچار حمله‌های خاطره می‌شود که به این دلیل که این فرآیند در خودآگاهش حضور ندارد، نمی‌تواند مانند فردِ سوگوار با عمل کنترل کردن، آنها را مهار کند؛ «ماخولیا به‌نحوی با نوعی خسران و از دست دادن ابژه که از آگاهی شخص محو و پاک گشته در ارتباط است، آن‌هم در تقابل و تمایز با سوگواری که نشانی از محرومیت و خسران ناآگاه در آن حضور ندارد» (فروید، ۱۳۸۳: ۸۶).

«در مواجهه با بسیاری از روایت‌هایی که در تاریخ شفاهی از سوژه‌های این تاریخ شنیده می‌شود، محقق شاهد برخی از این نشانه‌های بالینی خواهد بود؛ آن سوژه‌ها در ابتدا حالتی سوگوارانه داشته‌اند، ولی در حالت تشدید شده، دچار ماخولیا در نسبت با ابژه از دست رفته هستند»<sup>۱</sup> (فروید، ۱۳۸۳: ۸۷).

فروید در ادامه توضیح می‌دهد که:

«در مورد سوگواری و ماتم در می‌یابیم که می‌توان مانع یا بازدارنده‌های درونی و همچنین قطع علاقه به جهان خارج را به‌طور کامل بر اساس عمل ماتم تبیین کرد، یعنی همان عملی که خود (ego) در آن جذب و حل می‌شود. در ماخولیا خسرانی که فرد بدان آگاه نیست به یک عمل درونی مشابه منجر می‌شود و از این‌رو مسئول بروز مانع یا بازدارنده درونی ماخولیایی خواهد بود. اما تفاوت در آنجاست که بازدارندگی ناشی از ماخولیا برای ما گیج‌کننده است؛ زیرا نمی‌توانیم دریابیم که چه چیزی فرد (بیمار) را چنین جذبِ خویش کرده است. فرد ماخولیایی چیزی اضافه را به نمایش می‌گذارد که در سوگواری و ماتم غایب است؛ نوعی تنزل و کاستی فوق‌العاده در حس احترام به نفس، نوعی فقیر شدن نفس (ego) فرد در مقیاسی عظیم. در سوگواری، این جهان است که تهی و فقیر گشته است؛ و در ماخولیا، خود یا نفسِ فرد. فرد بیمار نفسِ خویش را به‌عنوان نفسی بی‌ارزش، عاجز از هرگونه موقعیت و به‌لحاظ اخلاقی منفور به ما معرفی می‌کند؛ او خویش را سرزنش می‌کند، به خود ناسزا می‌گوید و انتظار دارد طرد گشته، مجازات شود» (فروید، ۱۳۸۳: ۸۷).

فروید به این ترتیب ماخولیا را توضیح می‌دهد که ابژه میل در گذشته در نسبت با ذهن ما دچار گسست شده، اما لیبیدو به درستی عمل جایگزینی را صورت نمی‌دهد و در نتیجه، لیبیدو به درون نفس باز می‌گردد و فرد ماخولیایی دچار گسست نفس می‌شود؛ در نهایت خسران ابژه میل به خسرانِ نفس منتج می‌شود. او ادامه می‌دهد که در ماخولیا نفس با ابژه میل یکی

<sup>۱</sup> - برای نمونه، در مورد کشور خودمان، دفاع مقدس یکی از حوادثی است که بسیاری از سوژه‌های این رخداد را به سوژه‌های تبدیل کرده است که دچار این خسرانند. از این منظر، از دست دادن نزدیکان در دفاع مقدس، یک ترومای جمعی است که خاطرات آنها برای ایشان همراه با یاد و خاطره از دست‌رفتگان است.

می‌شود (فروید، ۱۳۸۳: ۹۱-۹۰). دانش به سازوکار روانی و احساسی به یادآوری خاطرات، یکی از مهم‌ترین بخش‌های انجام تاریخ شفاهی است؛ اینکه ابژه میل از دست رفته با نفس یکی می‌شود به این معناست که خاطرات آن (ابژه) برای این (نفس) به شدت زنده است و مصاحبه‌شونده بایستی به دقت آن خاطرات را ثبت و ضبط کند (Yow, 2005: 43). بنابراین، دانش به احساسات گوناگونی که ممکن است در حین مصاحبه بروز کنند، به پیش‌برد هرچه بهتر این کار کمک می‌کند.

تا کنون بحث بیشتر محدود به خاطره فردی و در نتیجه ترومای فردی بوده است. موریس هالبواکس، که از شاگردان امیل دورکیم بود، برای اولین بار به مفهوم «حافظه جمعی»<sup>۱</sup> یا به بیان ما خاطره جمعی توجه کرد.<sup>۲</sup> او این سؤال اساسی را مطرح می‌کند که تعیینات خاص، چگونه به یاد آورده می‌شوند؟ برای رسیدن به این جواب او حافظه جمعی را به جای حافظه فردی مبنا قرار می‌دهد و بیان می‌کند که انسان‌ها در یک مشارکت جمعی، سوژه‌های اجتماعی را بازتعریف می‌کنند و برمی‌سازند. چکیده کلام هالبواکس این است: برای به خاطر آوردن، به دیگران نیاز داریم (Halbwachs, 1992). از آنجایی که ما در جامعه زندگی می‌کنیم و در مناسبات اجتماعی با دیگران خود را باز می‌شناسیم و به تصویری از خود و دیگران نائل می‌آیم، به یاد آوردن شخصیت‌های زندگی نیز، لاجرم متأثر از این فضا و مناسبات اجتماعی است. در نتیجه، حافظه، همچون امری اجتماعی است که از یک پویایی و صیورت دائمی برخوردار است (Olick and Robbins, 1998).

حافظه جمعی نیز متأثر از حافظه فردی است، اما اساساً با استفاده از واژگان هالبواکس می‌توان مدعی شد که سوژه فردی در مناسبات اجتماعی‌اش از مکانیسم‌های حافظه بهره می‌برد تا از یک سو، تروماهای جمعی و خسران‌ها، و از سوی دیگر، امکانات زندگی اجتماعی‌اش، نسبت او را با امر واقع تنظیم کند. در تاریخ شفاهی این عمل در لحظه ثبت و ضبط ماحصل گفت‌وگوی میان مصاحبه‌شونده و راوی است. ولی، پیش از آن، در زمان ثبت خاطره، این عمل برای سوژه، ماهیتی کاملاً جمعی دارد. ماهیت جمعی خاطره از یک سو، نیازمند بازگوکردن خاطره در حضور دیگران و از سوی دیگر، شامل فراگیری خاطرات در جمع است. به باور ریکور همین فرایندهاست که هویت جمعی<sup>۳</sup> را می‌سازد (ریکور، ۱۳۷۳). عمل گفتن، عمل بازسازی شخصیت‌های از دست رفته در حافظه است. «بنابراین، "گفتن"، کارکردی روایتی دارد که

<sup>۱</sup> - collective memory

<sup>۲</sup> - در اینجا ما مفهوم حافظه و خاطره را معادل یکدیگر در نظر گرفتیم. در صورتی که می‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد، اما در زبان انگلیسی، معادل هر دو memory است.

<sup>۳</sup> - collective identity

مرتبه تاریخی را به مرتبه خاطره ربط می‌دهد» (ریکور، ۱۳۷۳). روایت‌های متعدد، سعی می‌کنند تا شخصیت‌های از دست رفته را در تاریخ متعین کنند. اما تکرار و یکی شدن نفس و آن ابژه، سوژه شناسا را تبدیل به سوژه‌های ماخلویایی کرده تا با تکرار خاطره، حافظه سوژه کاملاً تسخیر شود. همین نکات است که پژوهش در تاریخ شفاهی را واجد ارزش می‌کند؛ چرکه در نتیجه یک حادثه جمعی، ترومای جمعی‌ای شکل می‌گیرد که سوژه‌های آن را به سوژه‌های ماخلویایی تبدیل می‌کند. این وقایع ارزش بررسی و حتی به عبارتی پژوهش مشارکتی را دارند تا «صداهایی» که تا کنون به دلایل گوناگون ساکت بوده‌اند را شنید. این کاری است که سوتلانا آلکساندرونا آلکسیویچ در آثارش انجام داده است. در ادامه، با توجه به آنچه مطرح شده و برای بررسی انضمامی کاربرد تاریخ شفاهی به بررسی آثار ترجمه شده آلکسیویچ می‌پردازیم.

### کاربرد تاریخ شفاهی در متن آثار سوتلانا آلکساندرونا آلکسیویچ

سوتلانا آلکساندرونا آلکسیویچ در تاریخ ۳۱ مه ۱۹۴۸ در اکرین به دنیا آمد، از پدری بلاروسی و مادری اکرینی. سوتلانا پس از پایان تحصیلات به عنوان گزارشگر در روزنامه‌ای محلی مشغول به کار شد. و در میان سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲ در دانشگاه مینسک در رشته خبرنگاری مشغول تحصیل شد و سپس در یک روزنامه محلی شروع به کار کرد و هم‌زمان به تدریس نیز پرداخت؛ سپس، بعد از یک سال برای کار به روزنامه‌ای در مینسک دعوت شد (وبسایت رسمی آلکسیویچ<sup>۱</sup>). او برای بیان نظریات و عقایدش سبک‌های مختلفی را آزمود، اما در نهایت این نویسنده مشهور بلاروسی، آلس آدامویچ<sup>۲</sup> بود که تأثیر بسیاری بر وی نهاد. کارهای آلکسیویچ در ژانری موسوم به «زمان جمعی»، «زمان - سند»، «مردمی که خودشان می‌گویند»، «همسرایی حماسی» است. آلکسیویچ می‌گوید:

«همیشه در جست‌وجوی سبکی ادبی بودم که به کمک آن به واقعیت نزدیک شوم... من دنیا را این‌گونه می‌بینم و می‌شنوم -- هم‌سرای صدهایی فردی و مجموعه‌ای از جزئیات روزمره زندگی. چشم‌وگوش من این‌طور عمل می‌کند و به این ترتیب تمام پتانسیل‌های روحی و عاطفی‌ام به‌طور کامل جامه عمل می‌پوشند و من می‌توانم هم‌زمان یک نویسنده، خبرنگار، جامعه‌شناس، روان‌شناس و خطیب باشم» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵: ۱۲).

و سپس خود در مورد اینکه تحت تأثیر چه جریانی قرار گرفته است می‌گوید:

«زمانی کتابی به دستم رسید؛ من از روستای آتشین می‌آیم اثر آلس آدامویچ، یانکا بریل و ولادیمیر کالسینک. تنها داستایوسکی بود که توانست به اندازه خواندن این کتاب مرا تحت

<sup>1</sup> - <http://alexievich.info>

<sup>2</sup> - Ales Adamovitch



تأثیر قرار دهد. در اینجا شکل اثر غیرعادی است؛ رمان از صداهای زندگی تشکیل شده، از آنچه در کودکی شنیدم، از آنچه در خیابان، خانه، رستوران و اتوبوس برقی به گوش می‌رسد. بله. بالاخره آنچه را دنبالش بودم یافتم. پیشاپیش این را حس کردم... آلس آداموویچ معلم من شد» (آکسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۱۵).

او سال‌ها برای نوشتن نخستین کتابش، «جنگ چهره زنانه ندارد» (۱۳۹۵ الف) به جمع‌آوری مطالب پرداخت که در سال ۱۹۸۵ منتشر شد. کتاب دیگر وی «پسرانی از جنس روی» (۱۳۹۵ ج)، روایتی از جنگ شوروی سابق در افغانستان است و کتاب دیگری «صداهایی از چرنوبیل» (۱۳۹۵ ب) است که در سال ۱۹۹۷ نوشته شده است. او آثار دیگری هم دارد، ولی تنها این سه کتاب در سال‌های اخیر به فارسی ترجمه شده‌اند و مورد استقبال فراوانی قرار گرفته‌اند. هر یک از اینها حاصل کار بلندمدت و سنگین در میدان زندگی و فعالیت اجتماعی است. برای نمونه، در مورد صداهایی از چرنوبیل، او از زبان نزدیک به ۵۰۰ شاهد عینی به بررسی ابعاد این ترومای جمعی پرداخته و مجموعه‌ای از ناسازگاری‌ها، سلطه‌ها و تناقضات را آشکار ساخته است. این کتاب حاصل ۱۰ سال تلاش وی برای جمع‌آوری مستندات و نقب‌زدن در این حادثه است، حادثه‌ای که در ۲۶ آوریل ۱۹۸۶ رخ داد و به‌عنوان بزرگ‌ترین فاجعه تکنولوژیک قرن بیستم شناخته شده است. گفتنی است که آکسیویچ ۶۷ ساله در سال ۲۰۱۵ موفق به دریافت جایزه نوبل ادبیات شد و آکادمی نوبل، این جایزه را برای نگارش «آثار چندصدایی که یادآور رنج و شجاعت زمانه ماست» به او اهدا کرد. حال، برای درک بهتر روش‌شناختی آثار ترجمه‌شده وی و همچنین آشنایی انضمامی با کاربرد تاریخ شفاهی در مورد ترومای جمعی، می‌توان در ادامه با مرور متن آثار وی به پرسش‌های زیر نیز پاسخ داد: آکسیویچ در آثارش (پژوهش‌هایش) چگونه از تاریخ شفاهی استفاده کرده است؟ چه مضامینی را دنبال کرده است؟ به چه ترتیب با سوژه‌هایش برخورد کرده است؟ چگونه خاطرات آنها را ثبت و ضبط کرده است؟ در نهایت به چه ترتیب آنها را ارائه و روایت کرده است؟ همان‌گونه که خود او همیشه گفته است، تمام تلاشش این بوده که معبدی از احساسات انسان‌ها بسازد. اصل اساسی برای او همیشه خود حادثه نبوده، بلکه انسان‌های آن حوادث بوده است. آکسیویچ، از جزء به کل حرکت کرده است. او در آثارش از ذره‌ذره احساسات انسان‌ها شروع کرده و در یک پیرنگ با محوریت حادثه‌ای، روایت‌هایی از عشق، خاطره و رنج را ترسیم نموده است.

### اثر نخست: جنگ چهره زنانه ندارد

در ابتدای این کتاب ارزشمند، وی منطق کار یا به بیان دیگر معرفت‌شناسی فعالیتش را توضیح

داده است. نظر او را در مورد مردم و شیوه کارش می‌خوانیم:

«تا جایی که من توانستم درک کنم، ساده‌ترین مردم صادق‌ترین آنها هستند؛ پرستارها، آشپزها، رخت‌شورها... به عبارت دیگر، آنها کلمات را از درون‌شان بیرون می‌کشند، نه از روزنامه‌ها و کتاب‌های خوانده‌شده، نه از بیگانه، بلکه از رنج‌ها و سرگذشت‌های شخصی خویش» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵: الف: ۱۷).

همان‌گونه که از ریچی آموختیم به دست آوردن اطلاعات خوب نیازمند یک مصاحبه خوب است و این محقق نخواهد شد، مگر اینکه محقق در کنار مصاحبه‌شونده یا راوی ساعت‌ها بنشیند و «گپ‌وگفتی» داشته و با یکدیگر قهوه بنوشند. آلکسیویچ خود می‌گوید:

«مدت زیادی را در خانه و آپارتمان آدم‌های غریبه می‌گذرانم، گاهی یک روز کامل مهمانشان می‌شوم. چای می‌نوشم، ژاکت‌هایی را که اخیراً خریداری شده، امتحان می‌کنیم، راجع به مدل مو صحبت می‌کنیم و دستور پخت غذاهای مختلف را بین خودمان ردوبدل می‌کنیم. با هم عکس نوه‌های میزبانان را به تماشا می‌نشینیم. و در این هنگام... با گذشت زمان... هیچ‌وقت نمی‌توانی تعیین کنی پس از گذشت چه قدر زمان و چرا... ناگهان لحظه‌ای که این قدر منتظرش بودی فرا می‌رسد، زمانی که انسان از وضعیت گچی و فلزی و بتنی مجسمه‌ها دور و به خویشتن خویش نزدیک می‌شود» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵: الف: ۱۸).

گفتنی است در اینجا فرایند تاریخ شفاهی و روایت‌پردازی خود تبدیل به فرایند زندگی می‌شود. یا همان‌گونه که بارت گفته است، روایت خود تبدیل به زندگی می‌شود:

«همه طبقات و گروه‌های انسانی روایت‌هایشان را دارند، لذتی که عموماً انسان‌ها با زمینه‌های فرهنگی مختلف یا حتی متضاد در آن سهیم شده‌اند. دسته‌بندی میان ادبیات خوب و بد اهمیتی ندارد، روایت جهانی است: فراتاریخی، فرافرهنگی: به سادگی، مثل خود زندگی است» (بارت، ۱۳۸۷: ۲۷).

ولی، چرا روش پژوهش آلکسیویچ و روایت‌هایی که ارائه می‌دهد، دموکراتیک و اخلاقی یا در یک کلام انسانی است؟ خود وی پاسخ داده است:

«انسان بزرگ‌تر از جنگ است... دقیقاً جایی که انسان بزرگ‌تر است، به‌خاطر سپرده می‌شود. در آنجا، انسان‌ها به دست چیزی که از تاریخ قوی‌تر است، هدایت می‌شوند. باید حوزه کاری‌ام را توسعه بدهم، به حقیقت جنگ بسنده نکنم و حقیقت زندگی و مرگ را تشریح کنم. پرسش داستایوسکی را تکرار کنم؛ چند انسان در هر انسان وجود دارد، و چگونه باید از این انسان درونی محافظت کرد؟ بدون شک شرّ جذاب است؛ متنوع‌تر از خیر است؛ وسوسه‌انگیز است. همین‌طور عمیق‌تر. وارد دنیای نامتناهی جنگ می‌شوم، همه چیزهای دیگر گویی رنگ باخته‌اند و از عادی نیز عادی‌تر شده‌اند. دنیای عظیم و وحشی. اکنون تنهایی انسان را که از

آنجا بازگشته درک می‌کنم. انگار از سیاره یا دنیای دیگری آمده... او معرفتی دارد که دیگران آن را ندارند، کسب این معرفت، تنها در آنجا ممکن است، در نزدیکی‌های مرگ. هنگامی که او سعی می‌کند با کلمات آنچه را دیده و زندگی کرده، انتقال دهد، فاجعه را با تمام وجودش حس می‌کند. زبانش بند می‌آید. او می‌خواهد توضیح دهد، دیگران می‌خواهند درک کنند، اما همه در رسیدن به هدف خویش ناتوانند (آکسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۲۰).

و در ادامه:

«مدارک موجوداتی زنده‌اند، آنها همراه ما تغییر می‌کنند، دگرگون می‌شوند. همواره با بررسی آنها چیزی دستگیر می‌شود. مهم زمان حاضر است، همین لحظه. ما (اغلب) در کتاب‌ها دنبال چیزهای آشنا، کوچک و انسانی می‌گردیم، این چیزها در حقیقت برای ما جالب و نزدیکند. اما چیزی که بیش از همه دلم می‌خواست، به‌عنوان مثال، از زندگی یونانیان باستان... و تاریخ اسپارت‌ها بدانم... می‌خواستم بخوانم و بدانم مردم آن‌زمان در خانه، چگونه و درباره‌ی چه چیزهایی صحبت می‌کردند. چگونه به جنگ می‌رفتند. در آخرین روز و آخرین شب، پیش از جدایی از محبوب‌شان، چه کلماتی میان آنها رد و بدل می‌شد. چگونه جنگجویان را بدرقه می‌کردند. چگونه انتظار بازگشت‌شان را می‌کشیدند... منظورم قهرمانان و سپهسالاران نیست، سربازان عادی را می‌گویم... تاریخی که از طریق روایت شاهد و ناظری نامرئی ثبت و ضبط شده باشد. بله این همان چیزی است که من را جلب و جذب می‌کند، همان چیزی که می‌خواهم از آن اثری ادبی بسازم. اما راویان، تنها شاهدان نیستند، شاهدان درصد کمی را تشکیل می‌دهند، اکثر آنها بازیگران و خالقان حوادث عظیم‌اند. امکان نزدیکی بی‌واسطه با حقیقت وجود ندارد. همواره احساسات ما فاصله‌ی میان ما و حقیقت را پُر می‌کنند. این را که با روایت‌های مختلف سر و کار دارم، می‌فهمم. هر کس روایتی دارد، و از کثرت، برخوردها و اشتراک‌های این روایت‌هاست که شاکله‌ی زمانه تجسم می‌یابد. اما دلم نمی‌خواهد درباره‌ی کتابم بگویند: قهرمانان کتاب واقعی هستند، فقط همین. این تاریخ است دیگر. همه‌اش تاریخ است» (آکسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۲۱).

آکسیویچ زبانی شده است برای اینکه دیگران از طریق وی سخن بگویند. در کلام وی، صدای هزاران انسان دردمند طنین‌انداز است. کافی است به آنها گوش بسپاریم. همان‌گونه که خود پیش از این به تمامی آنها گوش سپرده بود. در بخش‌های پیشین، بیان کردیم که تسلط به تکنیک‌های گوش‌دادن باید یکی از توانایی‌های اصلی محقق تاریخ شفاهی باشد که هدفش دستیابی به احساسات افراد (واقعیت) و فاصله‌گرفتن از تصویری است که رسانه‌های توده‌ای برای وی ترسیم کرده‌اند؛ به‌همین دلیل است که برای نمونه، خود جنگ برای آکسیویچ مهم نیست، بلکه انسانیت پایمال شده و دیگر اتفاقات ضد اخلاقی در مورد وقایعی همچون جنگ و

خشونت سیاسی واجد اهمیت است؛ در اینجا از کنار هم قرار گرفتن جزء جزء احساسات، کل روایت ساخته می‌شود؛ همان‌گونه که از کرسول یاد کردیم، به نظر می‌رسد که روش‌شناسی آلکسیویچ در تاریخ شفاهی، به‌نوعی تحلیل روایت است (یعنی حرکت از جزء به کل). آلکسیویچ به زبان خودش می‌گوید:

«درباره جنگ نمی‌نویسم، بلکه درباره انسان جنگ می‌نویسم. تاریخ جنگ را توصیف نمی‌کنم، بلکه تاریخ احساسات را روایت می‌کنم. من مورخ روح‌ها و قلب‌ها هستم. از یک‌سو انسان مشخصی را، که در زمانی معین می‌زیسته و در حوادث مشخصی شرکت کرده، بررسی می‌کنم و از سوی دیگر لازم است در درون او انسان ابدی را کشف و مشاهده کنم. ابدیت چیزی که همواره در انسان وجود دارد... به من می‌گویند: خوب، خاطرات نه تاریخ است، نه ادبیات. خاطرات، زندگی کثیفی است که دست هنرمند آن را پاک نکرده. ماده خام است. هر روز مملو از آن است. این آجرها همه‌جا پیدا می‌شوند. اما آجرها که معبد نیستند؟ اما برای من همه چیز شکل دیگری دارد... دقیقاً در همان‌جا، در مصاحبت گرم انسانی، در انعکاس زنده گذشته، شادی‌ای بدوی نهفته است و تراژدی اجتناب‌ناپذیر زندگی آشکار. هرج و مرج و هیجان زندگی. انحصار به فرد و فهم‌ناپذیر بودن آن. این عناصر که هنوز در معرض فناوری و تغییر قرار نگرفته‌اند، نسخه اصل هستند... من از احساسات ما معبد می‌سازم... از آرزوها و ناامیدی‌ها و از رؤیاهای ما... یک‌بار دیگر تکرار می‌کنم... برای من نه خود حادثه، که احساسات برآمده از حادثه جالب است. به عبارت دیگر روح حادثه. برای من احساسات یعنی، واقعیت» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۲۲).

او در مورد روش این کار می‌گوید:

«به درد گوش می‌دهم... درد مدرکی است که بر گذشت زندگی دلالت می‌کند. دلیل و مدرک دیگری وجود ندارد. مستندات دیگر را باور ندارم. واژگان، بارها و بارها ما را از حقیقت دور کرده‌اند... به‌نظرم درد و رنج عالی‌ترین شکل اطلاعاتند؛ اطلاعاتی که با آن راز، ارتباطی مستقیم دارد. با راز زندگی. تمام ادبیات روسی به این موضوع اختصاص دارد؛ از رنج بیش از عشق سخن گفته شده است... برای من هم بیشتر از رنج صحبت می‌کنند» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۲۶).

و این قطعه شاهکار از وی:

«من فقط یادداشت نمی‌کنم... بلکه تلاشم این است تا آنجایی که رنج از انسان کوچک انسان بزرگ می‌سازد، در همان لحظه، روح انسانی را بررسی کنم. این انسان برای من پرولتاریای لال و بی‌سایه نیست، من روح او را کشف کردم. به صدای او گوش می‌دهم. به متن او. خوب، اختلاف من با حکومت در چه چیزی خلاصه می‌شود؟ من درک کردم که ایدئولوژی بزرگ، به انسان

کوچک نیاز دارد، انسان کوچکی که نباید بزرگ شود. انسان بزرگ برای ایدئولوژی اضافی است و کار کردن با او راحت نیست. دردسرساز است، اما من دنبال همین می‌گردم... پی انسان کوچک بزرگ هستم. انسانی که تحقیر شده، شخصیتش لگدمال شده، مورد اهانت قرار گرفته، اما با گذر زمان از اردوگاه‌ها و جنایات استالینی سرانجام پیروز شد. او معجزه آفرید... هیچ کس نمی‌تواند این پیروزی را از او بگیرد» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۲۹).

در این کتاب، نویسنده، برای نمونه به روایت دختری اشاره می‌کند که با تمام وجود برای کشورش جنگیده است، ولی زمانی که از جنگ به کشورش بازمی‌گردد، مورد پذیرش جامعه قرار نمی‌گیرد، به این دلیل که:

«این مردها بودند که قهرمان شدن، فاتحان جنگ، شوهران مورد علاقه، جنگ مال اونا بود، به ما به چشم دیگری نگاه می‌کردن. کاملاً جور دیگه‌ای... این جوری بگم، پیروزی رو از ما گرفتن و مصادره کردن» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۱۴۷).

این دختر، فرمانده ادوات پدافند ضد هوایی بوده است و در پایان روایتش یک جمله کلیدی بیان می‌کند:

«مرور خاطرات وحشتناکه، ولی مرور نکردن خاطرات از اون وحشتناک‌تر» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۱۵۰).

یا در روایتی دیگر که یک سرباز عادی پدافند ضد هوایی توضیح می‌دهد که پیش از جنگ از «چیزایی جنگی» و «کارهای مردونه» خوشش می‌آمد، اما خود می‌گوید:

«بعد از جنگ نمی‌خواستم و البته نمی‌تونستم تو مشاغل نظامی فعالیت کنم. بعدها همیشه دوست داشتم لباس و جلیقه‌های نظامی رو از تنم در بیارم... تا همین امروز از شلوار متنفرم، دیگه هرگز شلوار پام نکردم، حتی زمانی که میرم جنگل هم شلوار نمی‌پوشم. بعد از جنگ دیگه همیشه دلم می‌خواست یه چیز معمولی و زنونه تنم کنم» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۲۳۲).

یک جراح که در جنگ جهانی دوم حضور داشته است، توضیح می‌دهد که تجربه جنگ یک واقعیت منحصربه‌فرد است و در مقام مقایسه، می‌گوید:

«فیلم‌های جنگی رو می‌بینم، واقعی نیستن، کتاب‌های جنگی می‌خونم، حتی شبیه واقعیت هم نیستن، این طوری نبود... حتی وقتی خودم شروع می‌کنم به صحبت باز هم اونی که باید باشه، نیست. اون قدری که لازمه ترسناک و زیبا نیست. می‌دونید صبح تو جنگ چه قدر زیبا بود؟ قبل از عملیات... تو در حال تماشا کردنی و می‌دونی که این صبح می‌تونه آخرین صحبت باشه. زمین چه قشنگ بود... آسمون... خورشید...» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵ الف: ۲۴۳).

این کتاب ارزشمند شامل صدها روایت کوتاه و بلند زنان حاضر در جنگ است که مشابه موارد بالا، همان‌گونه که خود آلكسیویچ توضیح می‌دهد، معبدی از احساسات بنا کردند. این زنان

«معجزه» آفریدند و هیچ کس نمی‌تواند «این پیروزی را از آنها بگیرد».

### اثر دوم: صداهایی از چرنوبیل

پیش از این بیان شد که این کتاب حاصل ۱۰ سال کار و ممارست و مصاحبه با بیش از ۵۰۰ شاهد حادثه انفجار نیروگاه اتمی چرنوبیل است. آتش‌نشان، پاک‌کننده‌ها، سربازها، همسران ایشان، فرماندهان نظامی، ساکنین، مهاجران و... بنابراین، اکثر آنچه مورد نظر است با مطالعه خود کتاب به دست خواهد آمد. از نظر بسیاری، حادثه اتمی چرنوبیل یک جنگ بود، فاجعه نبود، چون انفجار آن نیروگاه آغاز جنگی تمام‌عیار میان انسان و محیط زیست، و انسان در برابر انسان بود. جنگی نابرابر و خاموش که در آن مشخص نبود که جنگ با چه چیزی است! در روایت ابتدایی این کتاب، تحت عنوان «صدای انسانی در انزوا» روایت همسر آتش‌نشانی را می‌خوانیم که در حادثه چرنوبیل بدنش به تشعشعات رادیواکتیو آلوده می‌شود. همسر وی که راوی این روایت است می‌گوید:

«او را دیدم. همه‌جایش پف کرده و متورم بود. به سختی می‌شد چشم‌هایش را در صورتش تشخیص داد» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵: ب: ۲۵). به او اجازه نداده بودند که همسرش را مداوم ببیند، مخصوصاً اینکه باردار بود. منتهی، او این کار را انجام داد: «هیچ‌کدام از دکترها نمی‌دانستند که من شب‌ها پیش او در اتاق مخصوص می‌مانم. پرستارها به من اجازه داده بودند. اوایل به من التماس می‌کردند: «تو جوونی. آخه چرا این کار رو با خودت می‌کنی؟ اون دیگه انسان نیست. یه راکتور هسته‌ایه. تو با این کارت دو نفر رو نابود می‌کنی.» اما من مثل یک سگ دنبالشان می‌دویدم و ساعت‌ها پشت در به التماس و زاری می‌ایستادم. بالاخره گفتند: «باشه برو. خودت رو تو آتیش بنداز. تو عادی نیستی.» صبح‌ها پیش از ساعت هشت که سرکشی دکترها شروع می‌شد، از پشت مانیتور به من خبر می‌دادند: «بدو.» و من برای ساعتی به خوابگاه می‌رفتم و دوباره از ساعت نه صبح تا نه شب می‌توانستم به آنجا بروم. پاهایم تا زانو کبود و متورم شده بود و بی‌اندازه احساس خستگی می‌کردم» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵: ب: ۳۶-۳۷).

همسر وی پس از چند روز فوت می‌کند و توضیح می‌دهد که رنج شدیدی را تحمل کرده است: «دو روز آخر توی بیمارستان، وقتی دستانش را بلند می‌کردم، استخوان‌هایش تکان می‌خوردند؛ انگار چیزهایی در آن معلق بود. جسمش او را ترک می‌کرد. بدنش از بین رفته بود. تکه‌هایی از ریه‌ها و کبدش از دهانش بیرون می‌آمد. او امعاء و احشایش را بالا می‌آورد و داشت خفه می‌شد. باندی به دستم بستم و تا جایی که می‌شد در دهانش فرو بردم و آنها را بیرون کشیدم. در مورد این چیزها نمی‌توان حرف زد، نمی‌توان نوشت؛ حتی نمی‌توان با یادآوری اینها زنده ماند. همه اینها مال من بود، او محبوب من بود. آنها حتی نتوانسته بودند یک جفت کفش مناسب به‌پایش

کنند. او را پابره‌نه دفن کردند» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵: ۳۹).

و در ادامه پس از مراسم خاک‌سپاری توضیح می‌دهد که:

«به خانه که رفتم خیلی خوابم می‌آمد. مستقیم به اتاقم رفتم و روی تخت ولو شدم. سه روز خوابیدم. خانواده‌ام اورژانس خبر کردند. دکتر گفت: «نگران نباشید، زنده‌ست. بیدار می‌شه. فقط یه کابوسه... بیست‌وسه ساله بودم» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵: ۴۱).

از این روایت‌های سوزناک در این کتاب بسیار است. در اینجا بخشی از روایتی از کتاب که به‌طور مشخص نشان‌دهنده همان ترومای جمعی و جنگ‌زده بودن فضای اجتماعی آن دوره است، ارائه می‌شود:

«برای جنگ مهیا می‌شدیم؛ جنگ اتمی. پناهگاه می‌ساختیم. می‌خواستیم همان‌طور که از تیررس گلوله‌های انفجاری پنهان می‌شدیم، خودمان را از اتم‌ها هم پنهان کنیم. اما اتم همه‌جا هست؛ در نان و نمک. ما پرتوها را تنفس می‌کنیم، آنها را می‌خوریم. ممکن است زمانی برسد که نان و نمک نداشته باشی یا اینکه کارت به جایی برسد که هر چیزی را بخوری؛ کمر بند چرمی را بجوشانی و از بویش تغذیه کنی. اینها را می‌توانستم بفهمم. اما این شرایط را نمی‌توانم درک کنم. همه‌چیز آلوده‌ست؟ خب پس چطور زندگی کنیم؟ ماه‌های اول وحشت و هراس بود. معلم‌ها، دکترها، خلاصه بگویم طبقه روشنفکر همه‌چیز را رها کردند و رفتند. با عجله فرار کردند. اما خب اصول نظامی چه می‌گفت -- کارت حزب‌تان را تسلیم کنید -- آنها نمی‌گذاشتند کسی خارج شود. چه کسی مقصر است؟ برای پاسخ به این سؤال چگونه زندگی کنیم، باید بدانیم چه کسی مقصر است» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵: ۱۶۵-۱۶۴).

در روایتی دیگر، مادری از فرزندش می‌گوید:

«دو ساله با پسر از این بیمارستان به اون بیمارستان می‌ریم. نمی‌خوام چیزی درباره چرنوبیل بشنوم؛ بخونم. خودم همه‌چیز رو می‌دونم. دختر بچه‌ها تو بیمارستان عروسک‌بازی می‌کنند، اونا چشمای عروسکای رو می‌بندن؛ یعنی عروسکا مُردن. «چرا عروسکا می‌میرن؟» «چون اونا بچه‌های ما هستن و بچه‌های ما هم زنده نمی‌مومند. به دنیا میان، بعدش می‌میرن.» آرتیوم من، هفت سالشه؛ اما انگار پنج سالشه. چشمش رو می‌بندد و من فکر می‌کنم خوابش برده. شروع می‌کنم به گریه؛ چون فکر می‌کنم منو نمی‌بیند. اما بعد صداس میاد که: «مامان من دارم می‌میرم؟» خوابش می‌بره و صدای نفسش نمیاد. خم می‌شم روی صورتش: «آرتیوم چشمات رو باز کن. یه چیزی بگو.» و با خودم فکر می‌کنم: «هنوز گرمی.» چشمش رو باز می‌کنه و دوباره می‌خوابه. خیلی آروم؛ انگار که مرده. «آرتیوم چشمات رو باز کن.» من نمی‌گذارم بچه‌ام بمیره» (آلكسیویچ، ۱۳۹۵: ۲۰۰-۲۰۱).

### اثر سوم: پسرانی از جنس روی

در مورد این کتاب، آلکسیویچ در گزارش کارش در ابتدای کتاب توضیح داده است که با توجه به مشکلاتی که در نتیجه انتشار اولین اثرش رخ داده بود، دیگر تصمیم گرفته بود که کتابی در مورد جنگ ننویسد، اما جنگ افغانستان که شش سال از آن می‌گذشت و حادثه‌ای که برای او به وقوع پیوست، وی را وادار کرد که این پژوهش را آغاز کند که عبارت بود «شنیدن» خبر در مورد سربازانی که در جنگ افغانستان کشته می‌شدند و تلاشی که برای دفن بی‌سروصدای آنها صورت می‌گرفت:

«چیزهایی که دور و برم می‌شنوم و در روزنامه‌ها می‌خوانم، مرا می‌ترساند. آنها وظیفه انترناسیونالیستی، ژئوپلیتیک، منافع دولت و امنیت مرزهای جنوبی‌مان را یادآوری می‌کنند. با این حال زمزمه‌های پنهانی همه‌جا شنیده می‌شود: بسیاری را در خانه‌های ارزان‌قیمت و کلبه‌هایی که پنجره‌های آنها مزین به شمعدانی‌های ساکت است دفن کرده‌اند؛ از تابوت‌هایی از جنس روی حرف می‌زنند که برای آپارتمان‌هایی کوچک که زیر نظر خروشچف ساخته شده‌اند، بسیار بزرگ هستند. مادرانی که دیروز ناامیدانه خود را روی این جعبه‌های فلزی سرد می‌انداختند، امروز در سازمان‌ها و مدارس سخنرانی می‌کنند و دیگر جوانان را فرا می‌خوانند که «وظیفه خود را نسبت به وطنشان انجام دهند.» سازمان سانسور به‌دقت مراقب است که در داستان‌های جنگی در مورد مرده‌هایمان حرفی زده نشود. می‌خواهند به ما بقبولانند که "سهمیه محدودی از نیروهای شوروی" به افغانستان فرستاده شده‌اند تا به خلقی برادر کمک کنند که راه‌ها را بسازند، کودها را در روستاها جابه‌جا کنند و علاوه بر این پزشکان شوروی آنجا هستند تا به وضع حمل زنان افغان کمک کنند. بسیاری، به همه این چیزها باور دارند» (آلکسیویچ، ۱۳۹۵: ج ۱۶).

جهان‌بینی و روش‌شناسی وی در مورد پژوهش تاریخ شفاهی در این قطعه و قطعات پیشین کاملاً هویدا است و نیاز به تفسیر و بسط بیشتر ندارد. در یک کلام می‌توان روش‌شناسی وی را "انتقادی" قلمداد کرد. انتقاد به فضای خفقان‌آوری همچون فضای ترسیم شده در رمان ۱۹۸۴ که از آن یاد کردیم. در انتها صرفاً یکی از روایت‌های آلکسیویچ از این کتاب را نقل می‌کنیم تا منظور خود را دقیق‌تر نشان دهیم. نام آن "یک مادر" است.

«یک مادر

پسرم ریزنقش بود. وقتی به دنیا آمد مثل یک دختر ریزه بود و فقط دو کیلو وزن داشت و ریزه هم ماند. وقتی او را در آغوش می‌گرفتم، «خورشید کوچولوی من» صدایش می‌زدم. از هیچ چیز نمی‌ترسید جز عنکبوت‌ها. یک‌بار، وقتی تازه چهار سالش شده، به خانه بازمی‌گردد... ما برایش پالتوی جدیدی خریده بودیم... آن را به جالباسی آویزان می‌کنم و از آشپزخانه صدایی



می‌شنوم: شلپ - شلپ، شلپ، شلپ - شلپ....

با عجله به سمت آشپزخانه می‌روم. چی می‌بینم: ورودی آشپزخانه پُر از قورباغه. قورباغه‌ها از جیب پالتوی او خارج شده‌اند.... آنها را جمع می‌کند:

- نترس مامان، اینها مهربونن. (و آنها را دوباره در جیبش می‌گذارد).

- خورشید کوچولوی من.

او اسباب‌بازی‌های جنگی را دوست داشت. تانک‌ها، مسلسل‌ها و هفت‌تیرها. همه اینها را ردیف می‌کرد و در خانه رژه می‌رفت:

- من یه سربازم... من یه سربازم...

- خورشید کوچولوی من... با یه چیز صلح‌آمیزتر بازی کن.

- من یه سربازم... من یه سربازم...

وقتی می‌خواست به مدرسه برود نمی‌توانستیم لباس فرم اندازه او پیدا کنیم. همه لباس‌های فرم برایش بیش از اندازه گشاد بودند.

- خورشید کوچولوی من.

... وقتی رفت خدمت سربازی، دعا می‌کردم او را کتک نزنند، دعا نمی‌کردم که کشته نشود. می‌ترسیدم که پسرهای قوی‌تر او را به‌خاطر قد و قواره‌اش مسخره کنند. تعریف می‌کرد که آنجا، می‌توانستند شما را مجبور کنند که توالت‌ها را با مسواکتان تمیز کنید یا شورت‌های بقیه را بشویید. از همین می‌ترسیدم. از ما خواست همه عکس‌های خودم، پدرش و خواهر کوچکش را برایش بفرستیم. به ما گفت که دارد می‌رود اما نگفت کجا. دو ماه بعد، نامه‌ای از افغانستان دریافت کردیم: «گریه نکن مامان، لباس‌های زرهی ما مطمئن هستن.»

- خورشید کوچولوی من... لباس‌های زرهی ما مطمئن هستن.

یک ماه تا پایان خدمتش باقی مانده بود و من از همان زمان منتظر بازگشتش بودم. برایش چندتا پیراهن، شال‌گردن و چند جفت کفش خریدم. همه اینها هنوز توی کمد است. شاید باید آنها را در قبرش می‌گذاشتم... بله، شاید من باید این کار را می‌کردم اما حتی به من اجازه ندادند در تابوتش را باز کنم... اجازه ندادند پسرکم را ببینم و لمس کنم... آیا یونیفرمی به اندازه او یافتند؟ آیا آن لباس به او می‌آمد؟

اول فرمانده‌ای از دفتر جذب نیرو به خانه ما آمد:

- شجاع باش، مادر...

- پسرم کجاست؟

- اینجا، تو مینسک. خیلی زود براتون می‌آریمش.

نقش زمین شدم:

- خورشید کوچولوی من!  
وقتی از روی زمین بلند شدم، با مُشت به جان او افتادم:  
- چرا تو باید زنده باشی و پسر من نه؟ تویی که آنقدر قوی و پُرزوری... و پسر من که خیلی ریزه است... تو یه مرد بالغی، اون یه بچه است... چرا تو زنده‌ای؟!  
وقتی او را آوردند، محکم روی تابوتش می‌کوبیدم:  
- خورشید کوچولوی من! خورشید کوچولوی من...  
اکنون به دیدن او در گورستان می‌روم. روی سنگ قبرش می‌افتم و آن را می‌بوسم:  
- خورشید کوچولوی من!... (آلکسیویچ، ۱۳۹۵ ج: ۹۵-۹۷).

### نتیجه‌گیری

همان‌طور که در رشته‌ای همچون مطالعات فرهنگی، تأکید بر گروه‌های حاشیه‌ای و صدادر کردن آنهاست، در اینجا نیز شاهد این هستیم که آلکسیویچ سراغ انسان‌های کم‌نمود یا حاشیه‌ای رفته است و تاریخ حادثه (جنگ) و انواع ترومای جمعی را از زبان آنها روایت و بازنمایی کرده است. بنابراین این یکی از ویژگی‌های اصلی تاریخ شفاهی است که در آن تلاش می‌شود تاریخ مردم عادی (گروه‌های حاشیه‌ای) و نه قهرمانان و سیاسیون روایت شود. از دید آلکسیویچ قهرمانان همین مردم عادی هستند. چرا؟ به‌دلیل آنکه در اردوگاه بینشی‌ای که آلکسیویچ بدان تعلق دارد، پژوهشگر اجتماعی می‌بایست مدافع عدالت اجتماعی باشد، و از همین‌رو است که پژوهش او از حالت تک‌صدایی خارج و به پژوهش‌ای دموکراتیک تبدیل می‌شود.

از طرف دیگر، می‌توان با استفاده از روش‌های موجود در روان‌کاوی، با تأکید بر مکانیسم‌های به‌یادآوری و فراموشی، شیوه کاربرد و معرفت‌شناسی تاریخ شفاهی را در مورد موضوعاتی مشابه آنچه مطرح شد آموخت. زمانی که کتاب‌های آلکسیویچ مطالعه می‌شود، میزان اهمیت خاطرات بیش از پیش هویدا می‌گردد. از دید خود وی اصل اساسی خاطرات و احساسات به‌جا مانده است. به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین کاربرد تاریخ شفاهی در انعکاس یک ترومای جمعی، همین امر، یعنی بیان خاطرات (احساسات) به‌جای‌مانده از سالیان دور افراد است. چرا که اینها می‌توانند از هر واقعیت‌ای واقعی‌تر باشند. شکل پلی‌فونیک<sup>۱</sup> که آلکسیویچ به‌دست داده است مناسب روایت آن تروماهای جمعی است. رویکرد مستند گونه وی، شیوه کاملاً دموکراتیک در نگارش یک کتاب است. آثار آلکسیویچ، در واقع بیان تجربه‌های ماخولیایی است. این تجربه منحصربه‌فرد از

<sup>۱</sup> - polyphonic

تروماهای جمعی، مکان نهایت‌ها و ناشناخته‌هاست. تاثیری است در مورد قربانیان پیامدهای فاجعه‌بار و دهشتناک توتالیتاریسم، جنگ و تکنولوژی. ریکور می‌گوید:

«اساسی‌ترین دلیل برای نگاه کردن به خاطره، به‌مثابه یک وظیفه اخلاقی همانا زنده نگاه داشتن یادِ درد و رنج است؛ چرا که تمایل تاریخ کلاً به‌سوی تجلیل از برندگان است. آن چیزی که فلسفه تاریخ (به‌خصوص به مفهوم هگلی آن) همیشه بدان علاقه‌مند بوده، همانا انباشت بیشتر امتیاز، پیشرفت و پیروزی است... ما به یک روایت تاریخی دیگری هم احتیاج داریم که به موازات این نگاه حرکت کند. این روایت اجازه بدهید بگوییم که روایتِ قربانیان، تلف‌شدگان و به‌جامانده‌شدگان است که با تاریخ پیروزی و موفقیت مقابله می‌کند. در انتهای این قرن، به‌خاطر نگاه داشتن یادِ قربانیان، زجرکشیدگان، تحقیرشدگان و فراموش‌شدگان تاریخ باید وظیفه همه ما باشد» (ریکور، خاطره و فراموشی، ۱۳۷۳: ۶).

در حقیقت، ما با عمل فراموش نکردن درد و رنج قربانیان، خاطره قربانیان را می‌سازیم و عهد و وظیفه اخلاقی‌مان را در قبال سوژه‌ها و صداها می‌مهورمانده به‌جا می‌آوریم. نکته ظریف اینجاست که ما نمی‌توانیم شناخت کاملی از قربانیان داشته باشیم، چون محدوده شناخت ما بسیار ناچیز است. بنابراین، ما قادر نیستیم به‌معنای دقیق کلمه، تاریخ قربانیان را نگارش کنیم، بلکه صرفاً می‌توانیم با عمل به‌یادآوریِ خاطره آنها (همچون فردی ماخولیایی) در برابر عمل آنها (این سوژه ناآشنا) متعهدانه عمل کنیم. و این یک دستور کار برای تاریخ شفاهی است.

## منابع

- آرت، هانا، (۱۳۸۸)، توتالیتاریسم، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- آلکسیویچ، سوتلانا آلکساندرونا، (۱۳۹۵ الف)، جنگ چهره زنانه ندارد، ترجمه: عبدالمجید احمدی، تهران: چشمه.
- آلکسیویچ، سوتلانا آلکساندرونا، (۱۳۹۵ ب)، صداهایی از چرنوبیل، ترجمه: حدیث حسینی، تهران: کوله‌پشتی.
- آلکسیویچ، سوتلانا آلکساندرونا، (۱۳۹۵ ج)، پسرانی از جنس روی، ترجمه: ابوالفضل الله‌دادی، تهران: نگاه.
- استوری، جان، (۱۳۸۶)، مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه، ترجمه: حسین پاینده، تهران: آگه.
- اورول، جورج، (۱۳۶۴)، ۱۹۸۴، ترجمه: صالح حسینی، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- بارت، رولان، (۱۳۸۷)، درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها، ترجمه: محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا.
- بنت، اندی، (۱۳۸۶)، فرهنگ و زندگی روزمره، ترجمه: لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: اختران.
- دهقان، احمد، (۱۳۸۳)، من قاتل پسران هستم، تهران: افق.
- ریکور، پل، (۱۳۷۳)، «خاطره، تاریخ، فراموشی»، سخنرانی پروفسر پل ریکور در اسفند ۱۳۷۳ در پژوهشکده حکمت و ادیان، گفتگو، شماره ۸.
- ریکور، پل، (۱۹۹۹)، «خاطره و فراموشی»، ترجمه: ویکتوریا طهماسبی، Questioning Ethics: contemporary Philosophy Debates.
- سامر، باربارا دلبیو؛ کوینلن، مری‌کی، (۱۳۹۲)، راهنمای تاریخ شفاهی، ترجمه: رضا مهاجر، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- فروید، زیگموند، (۱۳۸۳)، «ماتم و ماخولیا»، ترجمه: مراد فرهادپور، ارغنون ۲۱، چاپ دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- فلیک، اووه، (۱۳۸۷)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نی.
- کرسول، جان دلبیو، (۱۳۹۴)، پویش کیفی و طرح پژوهش، (ویرایش دوم)، ترجمه: حسن دانایی‌فرد و حسین کاظمی، چاپ دوم، تهران: صفا.
- نورائی، مرتضی؛ ابوالحسنی ترقی، مهدی، (۱۳۹۴)، تاریخ شفاهی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر ایران (۱۳۸۵ - ۱۳۵۸ ش)، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

- Dunaway, David King and Baum, Willia K, (1996), Oral history: an interdisciplinary anthology, United States: Rowman & Littlefield Publishers.
- Halbwachs, Maurice, (1992), On Collective Memory, Trans. By Lewis A, Coser, United States: The University of Chicago Press.
- Hernandez, Reyna, (2005), "Social Trauma: The pathogenic effects of untoward social conditions", International Forum of Psychoanalysis, Volume 15, Issue 3, pp. 151- 156.
- Olick, Jeffrey K; Robbins, Joyce, (1998), "From collective memory to the historical sociology mnemonic practices"
- Perks, Robert; Thomson, Alistair, (2003), The oral history reader, Taylor & Francis e-Library.
- Rithchie, Donald A, (2003), Doing Oral History, United States: Oxford University Press.
- Thomson, Paul, (1998), The voices of the past, United States: Oxford University Press.
- Todorov, Tzvetan, (2001), "the uses and abuses of memory", Translated by Lucy Golsan, in Howard Marchitello (ed.), What Happens to History: The renewal of ethics in contemporary thought. Routledge, pp. 11-39.
- Yow, Valerie Raleigh, (2005), Recording Oral History: A guide for Humanities and social sciences, United States: Rowman & Littlefield Publishers.
- <http://anthropology.ir/node/886>
- <http://oralhistory.org>
- <http://alexievich.info>